



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر تاریخ: ۹ اردیبهشت/۱۳۹۷

موضوع جزئی: مبحث ضد - مقام اول: ضد خاص - ادله اقتضاء: وجه اول مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۳۹

(مقدمیت) - اشکال صاحب منتقی الاصول به محقق خوئی و

محقق خوانساری - بررسی کلام صاحب منتقی الاصول

جلسه: ۹۹

سال نهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد تفصیل محقق خوانساری مباحثی گذشت. در ابتدا این تفصیل از سوی محقق نایینی مورد اشکال واقع شد، سپس محقق خوئی به اشکال محقق نایینی پاسخ دادند؛ لکن ایشان اشکال دیگری را به تفصیل محقق خوانساری ایراد کردند. بعضی از بزرگان به اشکال محقق خوئی پاسخ دادند و نظر دیگری درباره تفصیل محقق خوانساری مطرح کردند. دو بخش اخیر باقی مانده که آن ها را نیز عرض می کنیم و از این تفصیل و به طور کلی از طریق مقدمیت که برای اثبات اقتضاء بیان شد خارج می شویم و سراغ طریق دوم می رویم.

اشکال صاحب منتقی الاصول به محقق خوئی

برخی از بزرگان در پاسخ به محقق خوئی می فرماید: این که ایشان فرمودند: عدم ضد در صورتی که مقتضی برای هر دو ضد وجود داشته باشد به مانع منتسب نمی شود؛ بلکه مربوط به مزاحمت دو مقتضی و غلبه یکی بر دیگری می شود ناتمام است. محقق خوئی در رد سخن محقق خوانساری فرمود: به طور کلی عدم احدالضدین مقدمه ضد دیگر نیست. ایشان مسئله را دو حالت فرض کردند و در دو حالت عدم ضد را مستند به مقتضی کردند. ایشان گفتند: نبودن یک ضد ربطی به مانع، یعنی وجود ضد دیگر ندارد تا بخواهد مقدمه آن باشد، چون در یک فرض عدم ضد مستند به عدم مقتضی است و در یک حالت نیز عدم ضد مستند به مغلوب شدن مقتضی آن ضد نسبت به مقتضی ضد دیگر است. پس در هر دو صورت عدم این ضد هیچ ارتباطی با وجود مانع یعنی ضد دیگر ندارد. اگر عدم این ضد ارتباطی با ضد دیگر ندارد و مستند به مانع نیست پس نمی تواند مقدمیت برای آن ضد دیگر داشته باشد. این خلاصه اشکال محقق خوئی به محقق خوانساری بود.

برخی از بزرگان یعنی صاحب منتقی الاصول در اشکال به سخن محقق خوئی می فرماید: آنچه که ایشان گفته مخالف با بداهت و وجدان است. یعنی وجداناً می بینیم که این ادعا قابل قبول نیست. کأنه ایشان یک امر بدیهی را نفی کرده است. آن امر بدیهی و وجدانی این است که آنچه که در این موارد مزاحم و مانع است خود ضد موجود است، چه ربطی به مسئله مقتضی دارد. سپس ایشان مثال می زند و می فرماید: یک لیوان پر از یخ را در نظر بگیرید که تمام آن با یخ پر شده و اگر بخواهید در این ظرف آب بریزید، آبی داخل آن جای نمی گیرد، زیرا یخ در آن وجود دارد. وجود آب و یخ در این ظرف ضدین می باشند، یعنی یا باید در

ظرف یخ باشد یا آب. اگر شخصی بخواهد در این ظرفی که از یخ پر شده آب بریزد امکانش نیست. حال سوال این است که نبودن آب در این ظرف مستند به چیست؟ «عدم اجراء الماء فی الاناء» مستند به وجود یخ است و اگر یخ نبود آب داخل در این ظرف می شد. پس آن چیزی که این جا مزاحم است، وجود مانع است و این کاملاً واضح است.

درباره هر ضدینی می توان این حرف را زد. اگر ضدی در جایی موجود شد، عدم ضد دیگر مستند به وجود این مانع است. لذا اگر بگوییم: «عدم احد الضدین مقدمة للضد الآخر» حرف درستی است؛ منتهی نسبت به ضد موجود. یعنی همان مطلبی که محقق خوانساری گفته بودند یعنی «عدم الضد الموجود مقدمة للضد الآخر» ولی «عدم الضد المعدوم لم یکن مقدمتا للضد الآخر». نبودن ضد موجود مقدمیت برای ضد دیگر دارد، مثلاً نبودن یخ مقدمیت برای وجود آب در این ظرف دارد. بله اگر ضدی موجود نباشد، عدم آن مقدمیت برای آن ضد ندارد. پس تفصیل در مقدمیت بین ضد موجود و ضد معدوم صحیح است.

سر و دلیل آن نیز همان است که قبلاً گفته شد. یعنی ضدی که موجود است مثل یخی که در ظرف است جلوی قابلیت محل برای عروض ضد دیگر را می گیرد. اگر یخ در ظرف باشد دیگر این محل قابلیت برای قرار گرفتن آب در آن را ندارد. پس ضد موجود قابلیت محل را برای عروض ضد دیگر سلب می کند. پس چیزی که مانع تحقق ضد دیگر شده، وجود همین ضد است. یعنی مقتضی موجود بوده، ظرفی هست که آبی در آن ریخته می شود منتهی آن چیزی که جلوی تأثیر مقتضی را می گیرد وجود مانع است، وجود ضد دیگر است. طبیعی است در این شرایط اگر این مانع برداشته شود محل قابلیت برای عروض ضد دیگر را پیدا می کند. اگر ظرف از یخ خالی شود آن ظرف قابلیت پیدا می کند که ضد دیگر یعنی آب در آن قرار بگیرد. پس «عدم الضد الموجود مقدمة للضد الآخر»؛ ولی در مورد ضد معدوم این گونه نیست، ضد معدوم کاری با قابلیت محل ندارد. لیوانی خالی را در نظر بگیرید، لیوان خالی جلوی قابلیت محل را نمی گیرد، لیوانی که در آن یخ نیست تأثیری در این که آب در این ظرف قرار بگیرد و پر شود ندارد. بله اگر یخ بود، وجود یخ قابلیت را از محل می گرفت، لذا تأثیر در ضد دیگر داشت؛ اما لیوانی که خالی است، عدم الضد المعدوم کاری با قابلیت محل ندارد. اصلاً وجود ندارد که بخواهد به محل قابلیت دهد یا از آن سلب کند. پس عدم ضد معدوم تأثیری در قابلیت محل برای عروض ضد دیگر ندارد. لذا «عدم الضد المعدوم لم یکن مقدمة للضد الآخر». لذا ایشان از تفصیل محقق خوانساری دفاع می کند.^۱

اشکال صاحب منتقی الاصول به تفصیل محقق خوانساری

صاحب منتقی الاصول می فرماید: تفصیل محقق خوانساری فی نفسه قابل قبول است ولی مشکلش این است که لا ینفع فی ما نحن فیه، در مانحن فیه هیچ فایده ای ندارد. ایشان ابتدا مقدمه ای را بیان می کنند و سپس وارد اصل مسئله و مدعا می شوند. ایشان می گویند: ضدین بر دو قسم می باشند:

قسم اول: ضدین از اعیانی هستند که وجودشان قارّ است، یعنی تدریجی نیست. وقتی موجود می شوند برای بقاء نیاز به اراده ندارند، به عنوان مثال وقتی آتشی را روشن می کنید این آتش روشن می ماند البته نه این که نیازمند علت نباشد، زیرا به طور کلی

^۱ منتقی الاصول، ج ۲، ص ۳۵۴.

هر موجودی همان طور که در حدوث نیاز به علت دارد برای بقاء نیز محتاج به علت است؛ اما بحث در این است که آیا برای بقاء نیاز به اراده انسان دارد یا ندارد؟

در قسم اول از موجودات، وقتی بوجود می آیند، برای بقاء نیاز به اراده انسان و تجدید اراده انسان ندارند. وقتی آتش را روشن می کنید، دیگر اراده شما در بقاء آن تأثیری ندارد. زیرا وجود آتش تدریجی نیست، بلکه دارای یک وجود مستقر است. بله عوامل و علل دیگر تأثیر دارد ولی این طور نیست که اگر اراده نداشته باشید آتش از بین برود.

قسم دوم: ضدین از موجوداتی هستند که تدریجی هستند. یعنی برای بقاء نیز نیازمند اراده می باشند. به محض این که شما اراده خود را بردارید آن ها نیز از بین می روند. افعال انسان این گونه هستند. کارهایی که انسان انجام می دهد چون تدریجی است و جزیی از آن فعل بوجود می آید و بعد معدوم می شود و سپس جزء دیگری جایگزین جزء قبلی می شود، دائماً برای بقاء محتاج به اراده است و به محض این که شما اراده‌ی ترک کنید یا اراده‌ی نسبت به فعل نداشته باشید آن فعل از بین می رود. پس ضدین بر دو قسم می باشند:

۱. گاهی از اعیان می باشند که دارای وجود قارّ می باشند و این گونه نیستند که با عدم اراده از بین بروند.
 ۲. گاهی از افعال می باشند. افعال انسانی به محض عدم اراده منهدم می شوند. مثل این که کسی اکنون کار و حرکتی انجام می دهد مثل غذا خوردن و نماز خواندن؛ اما همان لحظه اراده می کند که دیگر این کار را انجام ندهد یا اصلاً اراده نداشته باشد. نفس عدم الاراده موجب معدوم شدن و از بین رفتن این فعل می شود.
- ایشان بعد از بیان این مقدمه می فرماید:

در قسم اول که موجودات قار می باشند می شود ادعا کرد که یک ضد بقائاً مانع از ضد دیگر است. مثلاً آب و یخ را در نظر بگیرید، هر دو از اعیان خارجی می باشند، یخ مانع آب است و آب مانع یخ. این جا اراده انسان تأثیری ندارد. زیرا آنچه که موجب بقاء این اعیان است، اراده انسان نیست. وقتی سیاهی روی دیوار عارض شد، برای بقاء دیگر تابع اراده کسی نیست. این سیاهی البته به تبع علل و عوامل خودش باقی می ماند ولو این که اراده بقاء وجود نداشته باشد. عدم اراده شخص تأثیری در از بین رفتن سیاهی روی دیوار ندارد.

در قسم دوم یعنی افعالی که موجودات تدریجی هستند و استقرار ندارند مسئله فرق دارد. کارهای انسان متصرف الوجود است. یعنی وجود پیدا می کند و دوباره معدوم می شود، در واقع در هر جزء از زمان، جزیی از فعل موجود می شود و در جزء بعدی نیز معدوم می شود. بقاء این افعال منوط به اراده انسان است. شخص فاعل مختار اگر اراده کند فعل استمرار پیدا می کند و تدریجاً به بقاء خودش ادامه می دهد اما اگر اراده نکند این وجود تدریجی دیگر استمرار پیدا نمی کند و قهراً از بین می رود.

حال در مورد افعال باید ببینیم هر فعل موجودی نسبت به ضد این فعل چگونه است؟ در مورد فعلی که الان در حال انجام است نسبت به ضدش که مأمور به است، اساساً نمی توانیم بگوییم ضد موجود است؛ بلکه من قبیل الضد المعدوم است. ازاله و نماز را در نظر بگیرد که هر دو فعل می باشند. ازاله یعنی پاک کردن نجاست از مسجد یک فعل متصرف الوجود است و جزئاً جزئاً به تبع اجزاء زمان موجود و معدوم می شود. نماز نیز همین گونه است. یک جزیی از نماز در جزیی از زمان موجود می شود و بعد معدوم می

شود. بقاء این دو عمل هر دو منوط به اراده است. اگر فاعل مختار یک لحظه اراده نکند که این کار را ادامه دهد آن عمل از بین می رود و معدوم می شود. بر این اساس مسئله این است که آیا نماز نسبت به ازاله از قبیل ضد معدوم است یا موجود؟ ایشان می گویند: از قبیل ضد معدوم است، زیرا ضد موجود یعنی ضدی که وجودش قار است و جزئاً فجزئاً بوجود نمی آید و از بین نمی رود، به طور کلی افعال به خاطر خصوصیتی که در وجود آنها می باشد (تدریجی بودن) هیچ کدام نسبت به دیگری ضد موجود محسوب نمی شوند؛ بلکه ضد معدوم یکدیگر می باشند. بحث ما در این جا نیز در مورد افعال است. ما در مورد دو ضد مثل ازاله و نجاست بحث می کنیم که اگر ازاله مأمور به بود آیا انجام دادن ضدش که نماز و مأمور به است جایز است یا خیر؛ حرام است یا خیر؟

اگر به طور کلی در مورد افعال معتقد شدیم که از قبیل ضد معدوم می باشند، دیگر آن تفصیل محقق خوانساری فایده ای ندارد. ایشان بین ضد معدوم و ضد موجود تفصیل دادند و گفتند: عدم ضد موجود مقدمیت برای ضد دیگر دارد؛ اما عدم ضد معدوم مقدمیت برای ضد دیگر ندارد. موضوع بحث ما نیز افعال انسانی است. پس همه مواردی که ما به آن ها نیاز داریم و مبتلا به است همه از قبیل ضد معدوم می شود و اگر از قبیل ضد معدوم شدند دیگر مقدمیت ندارند.

طبق تفصیل محقق خوانساری. ضد موجود که مقدمیت دارد، خارج از نیاز ما می باشد و ضد معدوم که منطبق بر بحث ما است مقدمیت ندارد. پس کأنه دائماً با ضد معدوم مواجهیم و ضد معدوم طبق نظر ایشان عدمش مقدمیت برای ضد دیگر ندارد. لذا صاحب منتقی الاصول می فرماید: این تفصیل لا ینفع فی ما نحن فیه که از متعلقات احکام شرعی می باشد.^۱

بررسی کلام صاحب منتقی الاصول

اگر بخواهیم یک ارزیابی اجمالی نسبت به نظر ایشان و اشکالی که به کلام محقق خوبی داشتند، داشته باشیم، باید بگوییم: کلام ایشان نیز خالی از اشکال نیست.

اما این که به تفصیل محقق خوانساری اشکال کردند، به نظر می رسد با توجه به دقت های عقلی سخنی درست است. یعنی اگر ضد موجود را فعلی بدانیم که تدریجی است و برای بقاء نیازمند اراده انسان است، جای این اشکال وجود دارد. ولی مسئله این است که در این موارد با دقت های عقلی کاری نداریم. ما نماز را به عنوان یک فعل صادره از انسان یک وجود یک پارچه می بینیم. درست است که حقیقتاً متصرف الوجود است ولی مسئله این است که این فعل و این عمل یک موجود یک پارچه است. مجموعه ای از افعال و تروک و حرکات با هم به عنوان یک عمل محسوب می شود. لذا شما وقتی بحث فساد و صحت را در یک عمل مورد لحاظ قرار می دهید می گویند: این اجزاء و این شروط و این تروک با هم مجموعه ای را تشکیل داده اند به عنوان نماز. ما برای این مجموعه، یک وجود اعتباری قائلیم که توسط مکلف در خارج محقق شده است و اعتباراً آن اجزاء با هم یک فعل شده اند.

لذا مهمترین اشکالی که به کلام برخی از بزرگان وارد است این است که ایشان بین امور واقعی و حقیقیه با امور اعتباری خلط کرده است. ما وقتی از ازاله و نماز سخن می گوئیم و این ها را دو ضد می دانیم در واقع در مورد دو وجود اعتباری بحث می کنیم و در اعتباریات، دیگر کاری نداریم که اجزاء آن به تبع از بین رفتن و جایگزین شدن زمان ها معدوم می شوند تا به آن ها بگوییم معدوم. اگر قرار باشد هر جزیی که موجود می شود، معدوم شود، امکان ارزیابی عمل وجود ندارد. امکان ندارد بتوانیم ارزیابی کنیم که این

^۱ منتقی الاصول، ج ۲، ص ۳۵۵

نمازی که خوانده شد مبنای پاداش است یا به خاطر ایراداتی که دارد مبنای عقاب. این وجود اعتباری مجموعاً به عنوان نماز از طرف عرف شناخته می‌شود. لذا تصریح و تدریج در آن معنا ندارد به لحاظ تحقق خارجی انسان این را تدریجاً ایجاد می‌کند ولی در واقع یک وجود اعتباری است و به این اعتبار می‌گوییم این ضد موجود است؛ این طور نیست که این ضد معدوم باشد. لذا به نظر می‌رسد سخن ایشان تمام نیست و با توجه به آنچه که درباره تفصیل گفته شد به نظر می‌رسد حق در مسئله با کسانی است که به این تفصیل اشکال کرده‌اند از جمله محقق خراسانی که این مقدمیت را مطلقاً انکار کرده‌اند. لذا با ادله‌ای که قبلاً برای دفع مقدمیت بیان شد می‌توان به این تفصیل پاسخ داد لذا شاید آن چه که محقق خوبی فرمودند، فارغ از بعضی ملاحظات نسبت به جزییات کلام ایشان، بر محقق خوانساری وارد است و تفصیل ایشان قابل قبول نیست.

«والحمد لله رب العالمین»